



آفتاب حقوقی

فرار تراستی‌ها و یک پارادوکس حقوقی

چرا نام‌ها اعلام نمی‌شود؟

فرار از ایران و ورود به حوزه قضایی آمریکا

دکتر فرشید فرحناکیان - وکیل دادگستری

این پرسش را نمی‌توان با حدس و گمان پاسخ داد. ممکن است دلایل قضایی وجود داشته باشد. ممکن است تحقیقات هنوز ادامه داشته باشد. ممکن است انتشار اسامی، شناسایی شبکه‌های مالی یا توقیف دارایی‌ها را دشوار کند. ممکن است برخی افراد در کشورهای حضور داشته باشند که ایران با آن‌ها روابط اقتصادی و سیاسی دارد و انتشار نام‌ها بر مذاکرات قضایی یا دیپلماتیک اثر بگذارد.

همه این احتمالات قابل تصور است؛ اما اگر چنین ملاحظات وجود دارد، افکار عمومی حق دارد بداند که چرا؛ زیرا وقتی رسماً از ۱۵ فرد فراری سخن گفته می‌شود؛ اما نام هیچ‌یک از آن‌ها اعلام نمی‌شود، یک خلأ اطلاعاتی شکل می‌گیرد و در خلأ اطلاعاتی، شایعه رشد می‌کند. جامعه شروع به حدس زدن می‌کند. نام‌های غیررسمی در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شوند. افراد بی‌گناه ممکن است قربانی شایعات شوند و در نهایت، اعتماد عمومی بیش‌ازپیش آسیب می‌بیند. گاهی عدم شفافیت برای جلوگیری از بحران طراحی می‌شود؛ اما خود به بحران اعتماد تبدیل می‌شود. این نکته باید صریح گفته شود: وقتی پای منابع عمومی در میان است، مردم صرفاً تماشاگر یک پرونده قضایی نیستند. آن‌ها صاحبان اصلی منابعی هستند که درباره آن‌ها سخن گفته می‌شود. اگر ادعا می‌شود صدها میلیون دلار از منابع عمومی بازنگشته است، جامعه حق دارد بداند چه کسانی در مظان اتهام هستند، چه کسانی تحت تعقیب‌اند و چه اقداماتی برای بازگرداندن منابع انجام شده است. این حق البته به معنای محکوم کردن پیشاپیش افراد نیست. حق دانستن با حق محاکمه عادلانه در تعارض نیست. می‌توان هم اصل برائت را رعایت کرد و هم شفاف بود. می‌توان هم به متهم فرصت دفاع داد و هم به جامعه اطلاعات داد. این دو در مقابل یکدیگر نیستند.

متن کامل گزارش در صفحه ۲

چگونگی درج شرط ضمن عقد در عقدنامه



مدیر مسئول: دکتر منصور مظفری*
وکیل پایه یک دادگستری

یک واقعیت وجود دارد که زنان به نسبت مردان پس از عقد ازدواج از حقوق کمتری برخوردار می‌باشند، درحالی که حضانت فرزند، طلاق از جمله حقوق مردان است زنان برای ادامه تحصیل، شغل، مسافرت خارج از کشور از شوهرانشان کسب اجازه نمایند.

ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی اشاره به این دارد که «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای ذات عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج با عقد لازم دیگر بنمایند؛ مثل اینکه شرط شود، هرگاه شوهر زن دیگری بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوءقصد کند یا سوءرفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد» آنچه در این ماده آمده برای مثال است و می‌تواند شرط دیگری را برای تحقق نیابت زن در طلاق معین کرد.

در شرایط فعلی و دوره‌ای که زندگی می‌کنیم علیرغم اینکه زوجین اعتقاد دارند که این قوانین گاهی ناعادلانه است حاضرند، بخشی از مهریه که پستوانه یک زن می‌باشد را هبه یا بذل نماید و شروطی مانند حضانت فرزند، اخذ وکالت در طلاق و یا سفر را از آن خود کنند، اما متأسفانه هنوز جامعه و خانواده‌ها آگاهی درج برخی شروط ضمن عقد را ندارند و باعث بروز مشکلات در آینده خواهد شد. توصیه اینجانب به عنوان یک وکیل آن است زوجین محترم با تفکر و اندیشه به سردفتر مراجعه و شروط ضمن عقد خود را بصورت شفاف بیان کنند چون کوچکترین ابهامی باعث ایجاد مشکلات جدی خواهد شد و گاهی سردفتران با تفکرات ذهنی اجازه چنین کاری را که مثلاً خلاف قانون است یا امکان ندارد را نمی‌دهند. لذا توصیه می‌شود قبل از هر اقدامی با یک وکیل متخصص مشورت نمایند.

ایمیل: Aftab.yz@gmail.com تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶

جناب مهندس علیرضا خانلری

با نهایت تأسف و تأثر
درگذشت ابوی گرامیتان

شادروان مصطفی خانلری

را به جنابعالی، والده محترمه، خواهران و خانواده گرامیتان تسلیت عرض نموده، از خداوند منان برای آن مرحوم علو درجات و برای بستگان به ویژه مادر گرامی طول عمر باعزت و بابرکت مسئلت می‌نمایم.

منصور مظفری

مدیرمسئول روزنامه آفتاب حقوقی



فرشید فرحناکیان
دکترای حقوق نفت و گاز

فرار تراستی‌ها و یک پارادوکس حقوقی

چرا نام‌ها اعلام نمی‌شود؟

فرار از ایران و ورود به حوزه قضایی آمریکا

اینجا یک نکته مهم دیگر نیز وجود دارد: فرار از ایران، به معنای مصونیت در خارج از ایران نیست. اگر فردی در کشور ثالثی اقامت داشته باشد و مقام‌های آمریکایی نیز بتوانند بر اساس قوانین خود علیه او پرونده‌ای تشکیل دهند، موضوع می‌تواند از یک پرونده داخلی ایران به یک پرونده فرامرزی تبدیل شود. در چنین شرایطی، بحث استرداد (Extradition) به ایالات متحده مطرح می‌شود؛ بنابراین، این تصور که «خروج از ایران» الزاماً به معنای «امنیت حقوقی» است، تصور دقیقی نیست. یک تراستی ممکن است از ایران خارج شود تا با تعقیب قضایی داخلی مواجه نشود، اما در کشور دیگری با خطرات حقوقی متفاوتی روبه‌رو شود؛ از توقیف دارایی‌ها و تحقیقات مالی گرفته تا تعقیب قضایی و در شرایط خاص، درخواست استرداد به ایالات متحده.

به همین دلیل، پرونده تراستی‌ها را باید در یک جغرافیای چندلایه حقوقی دید؛ جغرافیایی که در آن، یک فرد ممکن است هم‌زمان در یک کشور متهم به بازنگرداندن منابع عمومی باشد، در کشور دیگری با اتهامات مالی مواجه شود و در حوزه قضایی سوم، به دلیل نقض احتمالی مقررات تحریمی یا پول‌شویی تحت تعقیب قرار گیرد. در این میان، یک پرسش مهم برای افکار عمومی ایران شکل می‌گیرد: اگر برخی از این افراد واقعاً در جریان انتقال درآمدهای نفتی ایران، تحریم‌های آمریکا را دور زده‌اند، آیا فرار آن‌ها از ایران، درواقع فرار از یک حوزه قضایی و ورود به حوزه قضایی پریسک‌تری نیست؟ شاید به همین دلیل است که پرونده تراستی‌ها را نمی‌توان صرفاً یک پرونده «فرار از ایران» دانست. این پرونده، در صورت اثبات اتهامات، می‌تواند یک پارادوکس حقوقی تمام‌عیار باشد: تراستی‌ها برای فرار از تعقیب ایران گریخته‌اند؛ اما ممکن است در خارج از ایران، با نظام حقوقی‌ای مواجه شوند که سال‌ها برای دور زدن قوانین تحریمی آن فعالیت کرده‌اند. در چنین وضعیتی، پرسش نهایی دیگر فقط این نیست که: «تراستی‌ها کجا هستند؟»، بلکه باید پرسید: «اگر آن‌ها از ایران گریخته‌اند، آیا واقعاً به‌جای امن‌تری رفته‌اند؟»

از این پارادوکس حقوقی می‌توان به‌عنوان یک اهرم بازدارنده برای بازگرداندن منابع عمومی استفاده کرد. انتشار عمومی نام تراستی‌های فراری، با رعایت اصل برائت و تفکیک میان «اتهام» و «محکومیت»، می‌تواند هزینه فرار را برای آنان افزایش دهد و این پیام روشن را منتقل کند که گریختن از ایران لزوماً به معنای یافتن پناهگاهی امن نیست؛ زیرا در صورت وجود ادله و مبنای صلاحیت قضایی، ممکن است فعالیت‌های آنان در دوران تحریم، در سایر حوزه‌های قضایی نیز موردبررسی قرار گیرد و حتی زمینه‌ساز پیگیری‌های قضایی یا درخواست استرداد شود. بنابراین، شفافیت درباره هویت این افراد می‌تواند در کنار اقدامات قضایی و مالی، به ابزاری برای تشویق بازگشت داوطلبانه، مذاکره برای استرداد و بازگرداندن منابع عمومی تبدیل شود.

ریسک حکمرانی تحریم‌ها

تحریم فقط صادرات نفت را کاهش نمی‌دهد. تحریم فقط دسترسی به بانک‌های بین‌المللی را محدود نمی‌کند. تحریم فقط هزینه مبادلات خارجی را بالا نمی‌برد. تحریم می‌تواند یک هزینه پنهان‌تر و عمیق‌تر نیز ایجاد کند: خلق یک «اقتصاد واسطه‌ای». اقتصادی که در آن، کانال‌های رسمی و شفاف به‌تدریج جای خود را به شبکه‌های غیررسمی و چندلایه می‌دهند؛ نهادها جای خود را به افراد می‌دهند؛ نظارت سیستماتیک با اعتماد شخصی جایگزین می‌شود و واسطه‌هایی که در اقتصاد عادی صرفاً یک حلقه انتقال بودند، به بازیگرانی قدرتمند و تعیین‌کننده تبدیل می‌شوند. در چنین ساختاری، هرچه تحریم شدیدتر و کانال‌های رسمی محدودتر می‌شوند، وابستگی به واسطه‌ها نیز افزایش می‌یابد. واسطه‌ای که قرار بود صرفاً پول را منتقل کند، به‌تدریج به کسی تبدیل می‌شود که می‌داند پول کجاست، چگونه جابه‌جا می‌شود، چه کسانی به آن دسترسی دارند و در کدام نقطه می‌توان مسیر آن را تغییر داد.

اینجاست که یک خطر جدی شکل می‌گیرد: تمرکز هم‌زمان

است، مردم صرفاً تماشاگر یک پرونده قضایی نیستند. آن‌ها صاحبان اصلی منابعی هستند که درباره آن‌ها سخن گفته می‌شود. اگر ادعا می‌شود صدها میلیون دلار از منابع عمومی بازنگشته است، جامعه حق دارد بداند چه کسانی در مظان اتهام هستند، چه کسانی تحت تعقیب‌اند و چه اقداماتی برای بازگرداندن منابع انجام‌شده است. این حق البته به معنای محکوم کردن پیشاپیش افراد نیست. حق دانستن با حق محاکمه عادلانه در تعارض نیست. می‌توان هم اصل برائت را رعایت کرد و هم شفاف بود. می‌توان هم به متهم فرصت دفاع داد و هم به جامعه اطلاعات داد. این دو در مقابل یکدیگر نیستند.

واقعیت مهم راجع به اعلان قرمز اینترپل

در این میان، نباید اعلان قرمز اینترپل (Red Notice) را با حکم جلب جهانی اشتباه گرفت. این اعلان به‌خودی‌خود حکم جلب جهانی و الزام‌آور برای همه کشورها نیست. این سازوکار، در اصل، درخواست همکاری برای یافتن فرد و در صورت امکان بازداشت موقت او، مطابق قوانین کشور محل حضور، با هدف استرداد یا اقدام قضایی مشابه است؛ بنابراین، صدور یا پیگیری اعلان قرمز لزوماً به معنای آن نیست که فرد در هر نقطه از جهان فوراً بازداشت و به ایران بازگردانده خواهد شد. کشوری که فرد در آن حضور دارد، بر اساس قوانین داخلی خود، روابط قضایی با ایران و در صورت وجود، معاهدات استرداد، درباره بازداشت و استرداد تصمیم خواهد گرفت. همین واقعیت، اما ضرورت شفافیت درباره هویت افراد را بیشتر می‌کند. اگر فردی تحت تعقیب است، نام او باید به‌گونه‌ای اعلام شود که امکان شناسایی و پیگیری حقوقی او در چارچوب قوانین فراهم باشد. در غیر این صورت، ممکن است فردی که متهم به خروج منابع عمومی است، در کشوری دیگر زندگی عادی خود را ادامه دهد، دارایی‌های خود را جابه‌جا کند و حتی ساختارهای اقتصادی جدیدی ایجاد کند؛ درحالی‌که جامعه‌ای که منابعش موضوع پرونده بوده، حتی نام او را نمی‌داند.

پارادوکس حقوقی فرار تراستی‌ها از ایران و ورود به حوزه قضایی آمریکا

اما در ماجرای تراستی‌ها یک پارادوکس حقوقی مهم وجود دارد که کمتر به آن توجه شده است: آیا فرار از ایران لزوماً به معنای فرار از خطر حقوقی است؟ پاسخ لزوماً مثبت نیست. اگر فرض کنیم برخی از تراستی‌ها در جریان انتقال درآمدهای نفتی ایران، از سازوکارهایی استفاده کرده‌اند که از منظر حقوق آمریکا مشمول تحریم‌های ثانویه، قوانین مبارزه با پول‌شویی یا سایر مقررات کیفری و مالی ایالات متحده بوده است، خروج آن‌ها از ایران ممکن است الزاماً به معنای ورود به یک محیط امن‌تر نباشد؛ بلکه در شرایطی می‌تواند آن‌ها را در معرض یک حوزه قضایی دیگر قرار دهد.

این همان پارادوکس حقوقی ماجراست: ممکن است فردی برای فرار از تعقیب قضایی ایران، از کشور خارج شود؛ اما در خارج از ایران، خود را در معرض خطر تعقیب قضایی ایالات متحده قرار دهد. از این گزاره باید نتیجه گرفت که هر تراستی یا هر فردی که در انتقال منابع ایران نقش داشته، نوعاً ناقض قوانین آمریکا یا مرتکب پول‌شویی بوده است.

منطق حقوقی این پارادوکس اما قابل توجه است. فردی که در ایران، به‌دلیل انتقال منابع کشور در شرایط تحریم، تحت تعقیب قرار گرفته است، ممکن است در کشور دیگری با پرسش‌های متفاوتی مواجه شود: آیا از نظام مالی آمریکا استفاده کرده است؟ آیا تراکنش‌های او از بانک‌ها یا مؤسسات مالی مشمول صلاحیت آمریکا عبور کرده‌اند؟ آیا در طراحی یا اجرای شبکه‌ای برای دور زدن تحریم‌های آمریکا نقش داشته است؟ آیا شرکت‌ها یا حساب‌های مورداستفاده او در حوزه‌های قضایی مختلف، درگیر تراکنش‌های مشمول تحریم بوده‌اند؟ و آیا عملیات مالی او می‌تواند از منظر قوانین آمریکا، مصداق پول‌شویی یا تسهیل نقض تحریم‌ها تلقی شود؟ پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها می‌تواند مسیر حقوقی پرونده را تغییر دهد.

در اقتصاد ایران، برخی اعداد آن‌قدر بزرگ‌اند که نمی‌توان آن‌ها را فقط در قالب یک خبر کوتاه دید و از کنارشان گذشت. وقتی از تشکیل ۵۹ پرونده برای مدیران شرکت‌های تراستی، صدور قرار جلب دادرسی در ۴۳ پرونده و پیگیری اعلان قرمز اینترپل برای ۱۵ نفر سخن گفته می‌شود و هم‌زمان از خروج حدود ۲۰۰ میلیون دلار از منابع کشور توسط یکی از این افراد خبر می‌رسد، دیگر با یک پرونده عادی مالی مواجه نیستیم. اینجا پای منابع عمومی، اعتماد عمومی و سازوکار حکمرانی اقتصادی در میان است.

اما در میان این اعداد، یک سؤال ساده و درعین‌حال اساسی همچنان بی‌پاسخ‌مانده است: این ۱۵ نفر چه کسانی هستند؟ این پرسش نه از سر کنجکاوای رسانه‌ای است و نه مطالبه‌ای برای مجازات پیش از محاکمه. مسئله، حق جامعه برای دانستن درباره پرونده‌ای است که در آن، بنا بر اظهارات رسمی، منابع عمومی در مقیاس صدها میلیون دلار موضوع اختلاف و تعقیب قضایی قرار گرفته است. اگر افرادی تحت تعقیب قضایی هستند، اگر برای آن‌ها قرار جلب صادر شده، اگر از کشور خارج‌شده‌اند و اگر برای شناسایی و بازداشت آن‌ها پیگیری بین‌المللی در جریان است، چرا هویت آن‌ها نباید برای افکار عمومی روشن باشد؟ پنهان ماندن نام‌ها، در چنین پرونده‌ای، خود به یک پرسش تبدیل می‌شود.

تراستی‌ها؛ واسطه‌هایی که بیش از یک واسطه شدند

تراستی‌ها محصول اقتصاد تحریمی بودند. در شرایطی که تحریم‌های بین‌المللی، ایران را از بخش بزرگی از کانال‌های رسمی بانکی و مالی جهان دور کرده بود، کشور برای فروش نفت و انتقال درآمدهای حاصل از آن ناچار شد به شبکه‌ای از واسطه‌ها، شرکت‌ها و اشخاص اعتماد کند. در این ساختار، تراستی قرار بود یک واسطه باشد؛ حلقه‌ای میان منابع کشور و شبکه‌های مالی خارجی.

اقتصاد تحریمی اما یک ویژگی مهم دارد: هر چه کانال‌های رسمی محدودتر می‌شوند، قدرت واسطه‌ها بیشتر می‌شود. در اقتصاد عادی، بانک‌ها، حساب‌برسان، نهاد‌های نظارتی، سیستم‌های پرداخت و مقررات شفافیت، فاصله میان صاحب پول و واسطه را کنترل می‌کنند؛ اما در اقتصاد تحریمی، بخش مهمی از این نظارت‌ها یا از میان می‌رود یا دشوار می‌شود. به‌جای قراردادهای شفاف و قابل رصد، شبکه‌های پیچیده مالی شکل می‌گیرد و به‌جای سازوکارهای رسمی، اعتماد به افراد و شرکت‌های خاص اهمیت پیدا می‌کند. اینجاست که یک واسطه می‌تواند به بازیگری تبدیل شود که هم به پول دسترسی دارد، هم به شبکه خارجی و هم به اطلاعات.

سه عنصر در کنار هم: پول، ارتباط خارجی و عدم شفافیت. این ترکیب، همان چیزی است که می‌تواند یک ریسک نمایندگی (Agency Risk) جدی ایجاد کند؛ وضعیتی که در آن، مالک اصلی منابع، کنترل عملیاتی دارایی خود را به واسطه‌ای می‌سپارد که در خارج از ساختار رسمی نظارت قرار دارد. اکنون اگر بخشی از این واسطه‌ها متهم به بازنگرداندن منابع کشور و خروج از ایران شده باشند، باید پذیرفت که مسئله دیگر صرفاً یک پرونده کیفری نیست. این، یک مسئله حکمرانی است.

پرسش اصلی: چرا نام‌ها اعلام نمی‌شود؟

این پرسش را نمی‌توان با حدس و گمان پاسخ داد. ممکن است دلایل قضایی وجود داشته باشد. ممکن است تحقیقات هنوز ادامه داشته باشد. ممکن است انتشار اسامی، شناسایی شبکه‌های مالی یا توقیف دارایی‌ها را دشوار کند. ممکن است برخی افراد در کشورهایی حضور داشته باشند که ایران با آن‌ها روابط اقتصادی و سیاسی دارد و انتشار نام‌ها بر مذاکرات قضایی یا دیپلماتیک اثر بگذارد.

همه این احتمالات قابل تصور است؛ اما اگر چنین ملاحظاتی وجود دارد، افکار عمومی حق دارد بداند که چرا؛ زیرا وقتی رسماً از ۱۵ فرد فراری سخن گفته می‌شود؛ اما نام هیچ‌یک از آن‌ها اعلام نمی‌شود، یک خلأ اطلاعاتی شکل می‌گیرد و در خلأ اطلاعاتی، شایعه رشد می‌کند. جامعه شروع به حدس زدن می‌کند. نام‌های غیررسمی در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شوند. افراد بی‌گناه ممکن است قربانی شایعات شوند و درنهایت، اعتماد عمومی بیش‌ازپیش آسیب می‌بیند. گاهی عدم شفافیت برای جلوگیری از بحران طراحی می‌شود؛ اما خود به بحران اعتماد تبدیل می‌شود. این نکته باید صریح گفته شود: وقتی پای منابع عمومی در میان

ادامه از صفحه قبل

پول، اطلاعات و ارتباطات خارجی در دست واسطه‌ها. این همان چیزی است که می‌توان آن را یا «ریسک حکمرانی تحریم‌ها» (Sanctions Governance Risk) نامید؛ ریسکی که در آن، سازوکارهای طراحی‌شده برای مقابله با تحریم، خود به بستری برای کاهش شفافیت، افزایش قدرت واسطه‌ها و تضعیف نظارت عمومی تبدیل می‌شوند.

مسیر این فرایند می‌تواند به‌سادگی چنین ترسیم شود: تحریم؛ حذف یا محدود شدن کانال‌های رسمی؛ رشد شبکه‌های غیررسمی؛ افزایش نقش واسطه‌ها؛ کاهش شفافیت؛ تمرکز پول و اطلاعات؛ افزایش ریسک تضاد منافع و فساد و درنهایت فرار سرمایه و گم‌شدن منابع. در این نقطه، تحریم خارجی دیگر فقط یک فشار خارجی نیست؛ بلکه می‌تواند به یک آسیب‌پذیری درونی تبدیل شود. به‌بیان‌دیگر، تحریم ممکن است کشور را در یک پارادوکس گرفتار کند: برای عبور از فشار خارجی، به ساختارهایی متوسل می‌شود که اگر به‌درستی کنترل نشوند، خود می‌توانند به منبعی از فساد و اتلاف منابع تبدیل شوند.

پرونده تراستی‌ها، در صورت اثبات اتهامات مطرح‌شده، دقیقاً از همین منظر اهمیت پیدا می‌کند. مسئله فقط این نیست که چند نفر متهم به فرار با منابع کشور شده‌اند یا چه مقدار پول بازنگشته است. مسئله مهم‌تر این است که چرا اساساً چنین حجم و سطحی از منابع عمومی در اختیار واسطه‌هایی قرارگرفته که امکان خروج آن‌ها از کشور و قطع دسترسی دولت به منابع را فراهم کرده است؟ بنابراین، این پرونده را نمی‌توان صرفاً با دستگیری چند نفر، صدور اعلان قرمز یا بازگرداندن بخشی از منابع مختومه کرد.

پرونده تراستی‌ها باید به نقطه آغاز یک بازنگری جدی در حکمرانی اقتصادی دوران تحریم تبدیل شود؛ بازنگری در اینکه چه کسانی واسطه می‌شوند، چگونه انتخاب می‌شوند، چه تضمین‌هایی ارائه می‌کنند، چه نهادی بر آن‌ها نظارت دارد، منابع چگونه رصد می‌شوند و در صورت تخلف، چه سازوکار فوری و مؤثری برای توقیف دارایی‌ها و بازگرداندن منابع وجود دارد؛ زیرا اگر ساختار اصلاح نشود، حذف یک تراستی فقط به معنای جایگزین شدن تراستی دیگری است.

مسئله اصلی، چند تراستی فراری نیستند؛ مسئله ساختاری است که به‌واسطه اجازه می‌دهد از «امین منابع عمومی» به «صاحب‌اختیار منابع عمومی» تبدیل شود و این شاید مهم‌ترین هزینه پنهان اقتصاد تحریمی باشد: تحریم، اگر با حکمرانی شفاف و نظارت مؤثر همراه نشود، فقط کانال‌های رسمی اقتصاد را مسدود نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند اقتصاد واسطه‌ای بسازد؛ اقتصادی که در آن، هرچه کانال‌های رسمی کوچک‌تر می‌شوند، قدرت واسطه‌ها بزرگ‌تر می‌شود.

انتشار نام تراستی‌ها و توضیح ساختار انتخاب آن‌ها

اکنون یک مطالبه روشن وجود دارد: نام ۱۵ تراستی فراری نباید محرمانه بماند. اگر انتشار نام‌ها منع قانونی یا ملاحظات امنیتی دارد، باید توضیح داده شود؛ اگر ندارد، باید اسامی اعلام شود؛ نه برای انتقام؛ نه برای محکوم کردن پیش از دادگاه؛ بلکه برای شفافیت. برای اینکه جامعه بداند چه کسانی متهم به خروج منابع عمومی هستند؛ برای اینکه امکان پیگیری حقوقی و اجتماعی پرونده فراهم شود؛ برای اینکه اگر کسی از منابع کشور خارج کرده، نتواند در سکوت و سایه، زندگی جدیدی برای خود بسازد و برای اینکه افکار عمومی مطمئن شود که پرونده‌های بزرگ اقتصادی، پشت درهای بسته و در سکوت به فراموشی سپرده نمی‌شوند.

انتشار نام‌ها اما باید با یک مطالبه مهم‌تر همراه باشد: مسئولیت ساختاری که این افراد را به امین منابع عمومی تبدیل کرد نیز باید روشن شود؛ زیرا اگر امروز ۱۵ تراستی فراری‌اند، فردا ممکن است ۱۵ نفر دیگر جای آن‌ها را بگیرند. مسئله فقط این نیست که چه کسی فرار کرده است؛ مسئله این است که چه ساختاری اجازه داده است کسی بتواند با منابع عمومی فرار کند. درنهایت، شفافیت درباره هویت تراستی‌های تحت تعقیب، نه تهدیدی برای عدالت؛ بلکه بخشی از عدالت است؛ مشروط بر آنکه میان «اتهام» و «محکومیت» مرز روشن باقی بماند.

نام ۱۵ تراستی فراری را منتشر کنید؛ اما پرونده را به ۱۵ نام محدود نکنید. جامعه باید بداند چه کسانی متهم‌اند، چه مقدار از منابع کشور در میان است، این منابع چگونه از دسترس خارج‌شده‌اند و چه کسانی مسئول طراحی و نظارت بر ساختاری بوده‌اند که چنین ریسکی را ممکن کرده است؛ زیرا در این پرونده، فقط پول گم نشده است. اعتماد هم در معرض گم‌شدن است و اگر نام‌ها همچنان در تاریکی بمانند، این پرسش نیز باقی خواهد ماند: چرا هویت کسانی که متهم به خروج صدها میلیون دلار از منابع عمومی هستند، نباید برای مردم روشن باشد؟

بزرگ‌ترین دشمن عدالت، بی‌عدالتی نیست؛ بی‌نظمی است.

چرا نظم، نخستین شرط اجرای عدالت است؟

عدالت، محبوب‌ترین واژه در ادبیات حقوقی و اجتماعی

است؛ اما شاید کمتر از خود بپرسیم که عدالت بر چه پایه‌ای استوار می‌شود. بسیاری گمان می‌کنند بزرگ‌ترین تهدید عدالت، بی‌عدالتی است، حال آنکه تجربه نظام‌های حقوقی نشان می‌دهد عدالت، پیش از آنکه قربانی بی‌عدالتی شود، از بی‌نظمی آسیب می‌بیند. هرچا نظم حقوقی فرو بریزد، عدالت نیز دیر یا زود توان ایستادن را از دست خواهد داد.

نظم حقوقی، به معنای انبوه قوانین و مقررات نیست؛ بلکه یعنی همه بدانند قواعد چگونه وضع می‌شوند، چگونه اجرا می‌شوند و چگونه بر همگان، بدون تبعیض، حاکم هستند. اگر اجرای قانون به اشخاص، سلیقه‌ها یا موقعیت‌ها وابسته شود، اعتماد عمومی فرسوده می‌شود و عدالت، هرچند با نیت خیر، دیگر قابل پیش‌بینی نخواهد بود.

قاضی برای صدور رأی، وکیل برای دفاع، کارشناس برای اظهارنظر و ضابط برای اجرای قانون، همگی بیش از هر چیز به نظم نیاز دارند. حتی صحیح‌ترین تصمیم قضایی نیز اگر در فرآیندی آشفته، نامنظم یا غیرقابل پیش‌بینی اتخاذ شود، بخشی از اثر خود را از دست می‌دهد. عدالت، تنها به نتیجه وابسته نیست؛ به مسیر رسیدن به آن نیز وابسته است.

جامعه نیز از همین قاعده پیروی می‌کند. مردم زمانی به قانون اعتماد می‌کنند که بدانند قواعد برای همه یکسان اجرا می‌شود و تصمیم‌ها بر پایه ضابطه است، نه

حقوق به زبان زندگی (۲)

عباس رشیدی

عضو مرکز وکلای قوه قضائیه
استان تهران

رابطه. احساس امنیت حقوقی، محصول همین نظم است؛ نظمی که شهروند را مطمئن می‌سازد حقوق او نه با نفوذ اشخاص، بلکه با معیارهای قانونی سنجیده خواهد شد.

در بسیاری از پرونده‌ها،

اختلاف از آنجا آغاز نمی‌شود که افراد قانون را نادیده گرفته‌اند؛ بلکه از آنجا شکل می‌گیرد که نظم حقوقی در تنظیم قرارداد، نگهداری اسناد، رعایت تشریفات یا اجرای تعهدات رعایت نشده است. هزینه بی‌نظمی، گاه سال‌ها دادرسی، اتلاف سرمایه، فرسایش روابط و کاهش اعتماد اجتماعی است.

تاریخ حقوق نیز همین واقعیت را تأیید می‌کند. جوامعی که توانسته‌اند عدالت پایدار برقرار کنند، پیش از هر چیز نهادهای منظم، آیین‌های روشن و اجرای یکسان قانون را تقویت کرده‌اند. عدالت، محصول تصمیم‌های موردی نیست؛ نتیجه استمرار نظم در همه ارکان حاکمیت و رفتار شهروندان است.

از این رو، مسئولیت برقراری نظم تنها بر دوش دادگاه‌ها نیست. هر شهروندی که قرارداد خود را دقیق تنظیم می‌کند، هر کارمندی که قانون را بی‌طرفانه اجرا می‌کند، هر وکیلی که اخلاق حرفه‌ای را پاس می‌دارد و هر قاضی که استقلال و بی‌طرفی را حفظ می‌کند، در حقیقت بنایی را استوارتر می‌سازد که نام آن «عدالت» است.

نکته حقوقی

عدالت، مقصد نظام حقوقی است؛ اما راه رسیدن به آن از نظم می‌گذرد. هر اندازه نظم حقوقی استوارتر باشد، عدالت نیز دست‌یافتنی‌تر، ماندگارتر و مورد اعتمادتر خواهد بود.

ترک فعل بازرسان و ناظران ساختمان؛

حلقه مفقوده پیشگیری از حوادث ساختمانی

انتظامی، مدنی و در مواردی کیفی او وجود دارد. در حوزه ساخت‌وساز، نظام مهندسی، مهندس ناظر، مجری ذی‌صلاح، شهرداری و سایر مراجع نظارتی هر یک وظایف مشخصی دارند. هدف از این تقسیم وظایف، پیشگیری از وقوع حوادث است، نه صرفاً رسیدگی به پیامدهای آن. اگر نظارت‌ها صرفاً تشریفاتی باشد یا گزارش‌های فنی با دقت لازم تنظیم نشود، فلسفه وجودی این نظام نظارتی زیر سؤال می‌رود.

از منظر جرم‌شناسی، بسیاری از حوادث ساختمانی قابل پیشگیری هستند. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که کاهش این حوادث بیش از آنکه به تشدید مجازات‌ها وابسته باشد، به افزایش کیفیت بازرسی، استقلال ناظران، پاسخگویی مأموران نظارتی و اعمال نظارت مستمر بستگی دارد.

هر حادثه ساختمانی باید فرصتی برای بازنگری در نظام نظارت باشد. اگر بررسی‌های کارشناسی نشان دهد که حادثه ناشی از نقض مقررات فنی یا ترک وظایف قانونی بوده است، مسئولیت نباید صرفاً متوجه مجری یا پیمانکار باشد؛ بلکه نقش همه اشخاص و نهادهایی که قانوناً مکلف به پیشگیری از وقوع خطر بوده‌اند نیز باید به‌دقت بررسی شود. حکمرانی مطلوب در حوزه ایمنی ساختمان زمانی محقق می‌شود که اصل پاسخگویی بر تمام ارکان حاکم باشد. همان‌گونه که سازنده در برابر تخلفات خود مسئول است، ناظر، بازرس و هر مقام دارای تکلیف قانونی نیز باید نسبت به ترک وظایف خویش پاسخگو باشد. بی‌توجهی به ترک فعل‌های نظارتی، نه‌تنها عدالت را مخدوش می‌کند، بلکه زمینه تکرار حوادث مشابه را نیز فراهم می‌آورد.



پیمان حاج محمود عطار
وکیل پایه یک دادگستری

حادثه سقوط بخشی از یک تاورکرین در یک پروژه ساختمانی در غرب تهران که به یک ساختمان مسکونی پنج‌طبقه برخورد کرد و به چندین واحد مسکونی و خودروهای پارک‌شده خسارت وارد ساخت، بار دیگر اهمیت رعایت ضوابط ایمنی و نقش نهادهای نظارتی در پیشگیری از حوادث ساختمانی را در کانون توجه افکار عمومی قرار داد. هرچند علت دقیق این حادثه هنوز از سوی مراجع ذی‌صلاح اعلام نشده و بررسی‌های کارشناسی ادامه دارد، اما چنین رخدادهایی این پرسش بنیادین را مطرح می‌کند که اگر در فرآیند نظارت، بازرسی و کنترل ایمنی، کوتاهی یا ترک وظایف قانونی رخ داده باشد، مسئولیت حقوقی و کیفری اشخاص و نهادهای ناظر چگونه قابل ارزیابی است؟

در حقوق کیفری، مسئولیت تنها از انجام فعل مجرمانه ناشی نمی‌شود؛ گاه خودداری از انجام تکلیف قانونی (ترک فعل) نیز می‌تواند منشأ مسئولیت باشد. اگر مقام ناظر، بازرس یا شخصی که قانوناً مکلف به کنترل ایمنی، گزارش تخلفات یا جلوگیری از ادامه عملیات خطرناک است، بدون عذر موجه از انجام وظیفه خودداری کند و این ترک فعل رابطه سببیت با حادثه داشته باشد، امکان بررسی مسئولیت

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com



دکتر سید محمد کاظم موسوی
استاد حقوق کیفری و جرم‌شناسی
عضو مرکز وکلای استان تهران

یکی از شرایط اساسی تحقق بزه خیانت در امانت، وجود مالی است که قابلیت سپرده شدن به امین را داشته باشد. پرسش مهمی که در رویه قضایی و دکترین حقوقی مطرح شده آن است که آیا اموال قاچاق نیز با وجود ممنوعیت قانونی، دارای وصف «مالیت» بوده و در صورت سپرده شدن به دیگری، موضوع جرم خیانت در امانت قرار می‌گیرند یا خیر؟ پاسخ به این پرسش مستلزم تفکیک میان مفهوم «مالیت» در حقوق مدنی و مفهوم «مشروعیت موضوع مال» در حقوق کیفری است. زیرا هر مالی که ارزش اقتصادی داشته باشد الزاماً از حمایت کیفری برخوردار نیست و هر ممنوع‌المعامله‌ای نیز لزوماً فاقد مالیت محسوب نمی‌شود. بر اساس ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی (کتاب تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) که تا پیش از لازم‌الاجرا شدن قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مبنای جرم خیانت در امانت بود و اکنون نیز با اصلاحات بعدی معتبر است، هرگاه اموال منقول یا غیرمنقول یا نوشته‌هایی از قبیل سفته، چک، قبض و نظایر آن به عنوان اجاره، امانت، رهن، وکالت یا هر کار با اجرت یا بی‌اجرت به کسی سپرده شود و بنا بر استرداد یا مصرف معین بوده و شخص آنها را به ضرر مالک یا متصرف استعمال، تصاحب، تلف یا مفقود کند، مرتکب جرم خیانت در امانت خواهد بود.

از ظاهر ماده چنین برمی‌آید که قانونگذار از واژه «اموال» استفاده کرده و قیدی مبنی بر مشروع بودن مال یا قانونی بودن موضوع آن مقرر نکرده است. بنابراین نخستین برداشت آن است که ملاک، وجود مال با ارزش اقتصادی است، نه لزوماً مشروع بودن منشأ یا نحوه نگهداری آن. در حقوق مدنی نیز قانون تعریف جامعی از مال ارائه نکرده است، اما از مجموع مواد قانون مدنی، به ویژه مواد ۱۰، ۳۰، ۳۱ و ۳۴۸، چنین استنباط می‌شود که مال چیزی است که دارای منفعت عقلایی و ارزش اقتصادی باشد و قابلیت اختصاص یافتن به شخص را داشته باشد. بنابراین مالیت یک مفهوم اقتصادی و عرفی است. از این منظر، کالای قاچاق مانند تلفن همراه، لوازم خانگی، پارچه، طلا یا خودرو، اگرچه ورود یا خروج آن برخلاف قوانین گمرکی و قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز صورت گرفته، همچنان ارزش اقتصادی داشته و عرف آن را مال تلقی می‌کند. مرحوم دکتر ایرج گلدوزیان در آثار خود درباره حقوق جزای اختصاصی بیان می‌کند که منظور از مال در جرم خیانت در امانت، هر چیزی است که در عرف دارای ارزش اقتصادی باشد و بتوان آن را موضوع مالکیت یا تصرف قرار داد.

تحلیل مالیت داشتن اموال قاچاق در بزه خیانت در امانت

مشاهده است که صرف غیرقانونی بودن نحوه تحصیل یا ورود کالا، موجب خروج آن از عنوان مال نمی‌شود و در تشخیص موضوع باید میان اشیای ذاتاً ممنوع و کالاهای دارای ارزش اقتصادی تفاوت گذاشت. نظریات متعدد این اداره در سال‌های مختلف بر عرفی بودن مفهوم مال و امکان تحقق جرایم مالی نسبت به اموالی که ارزش اقتصادی دارند، تأکید کرده‌اند، هرچند در هر پرونده باید وضعیت قانونی کالای مورد نظر نیز بررسی شود. از منظر تحلیل کیفری، اگر امین بتواند صرفاً با استناد به غیرقانونی بودن منشأ مال، از مسئولیت کیفری رهایی یابد، امنیت معاملات و روابط امانی به شدت مخدوش خواهد شد؛ زیرا بسیاری از اموال دارای ایراد شکلی یا تخلف اداری هستند ولی همچنان ارزش اقتصادی قابل توجهی دارند. سیاست جنایی نیز اقتضا می‌کند که اشخاص از سوءاستفاده نسبت به اموال سپرده‌شده منع شوند، هرچند مالک آن نیز ممکن است بابت قاچاق کالا تحت تعقیب قرار گیرد. البته باید توجه داشت که حمایت کیفری از مال به معنای مشروع دانستن رفتار مالک نیست. ممکن است مالک به سبب ارتکاب قاچاق محکوم شود و کالا نیز به موجب قانون ضبط گردد، اما این امر مانع از مسئولیت کیفری شخصی که مرتکب خیانت در امانت شده نیست؛ زیرا دو عنوان مجرمانه مستقل از یکدیگر قابل تحقق هستند.

می‌توان گفت که مفهوم مالیت در جرم خیانت در امانت، مفهومی عرفی و اقتصادی است. کالای قاچاق در اغلب موارد، به ویژه کالاهایی که ذاتاً مشروع بوده ولی به نحو غیرقانونی وارد یا خارج شده‌اند، همچنان دارای ارزش اقتصادی و در نتیجه دارای مالیت هستند. دیدگاه دکتر گلدوزیان بر عرفی بودن مفهوم مال و امکان شمول حمایت کیفری نسبت به اموال دارای ارزش اقتصادی استوار است و تحلیل دکتر کاتوزیان نیز با تفکیک میان فقدان مالیت و ممنوعیت قانونی معاملات، همین نتیجه را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، مفاد ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی، مقررات قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه و رویه غالب دادگاه‌ها نیز مؤید آن است که قاچاق بودن کالا به تنهایی موجب خروج آن از عنوان مال نمی‌شود. تنها در مواردی که قانونگذار شیئی را ذاتاً غیرقابل تملک مشروع دانسته یا حمایت حقوقی را صریحاً از آن سلب کرده باشد، می‌توان از عدم تحقق موضوع جرم خیانت در امانت سخن گفت. بنابراین، اصل بر آن است که اموال قاچاق دارای مالیت بوده و در صورت اجتماع سایر شرایط قانونی، می‌توانند موضوع بزه خیانت در امانت قرار گیرند؛ هرچند هم‌زمان ممکن است مالک یا متصرف آنها نیز به سبب ارتکاب جرم قاچاق تحت تعقیب و مجازات قرار گیرد. اما این نکته باید ذکر شود که مال قاچاق مضبوط است و به مالک این فرض مسترد نخواهد شد.

ایشان تأکید می‌کند که معیار اصلی، مالیت عرفی است و در بسیاری از موارد حتی اموالی که به دلایل قانونی قابلیت معامله آزاد ندارند نیز از وصف مالیت خارج نمی‌شوند، مگر آنکه قانونگذار به طور صریح حمایت کیفری را از آنها سلب کرده باشد. از این تحلیل چنین نتیجه گرفته می‌شود که صرف قاچاق بودن کالا موجب خروج آن از شمول عنوان مال نیست. مرحوم دکتر ناصر کاتوزیان نیز در مباحث مربوط به اموال و مالکیت، مال را چیزی می‌داند که نیاز مادی یا معنوی انسان را برطرف ساخته و دارای ارزش مبادله باشد. به اعتقاد ایشان، مالیت مفهومی عرفی است و قانون تنها در موارد استثنایی می‌تواند شیئی را از قلمرو اموال خارج کند. ایشان میان «عدم قابلیت معامله» و «فقدان مالیت» تفاوت قائل شده و بیان می‌کند که ممنوع بودن نقل و انتقال یک شیء الزاماً به معنای زوال ارزش اقتصادی آن نیست. این تحلیل نیز مؤید آن است که کالای قاچاق در اغلب موارد همچنان مال محسوب می‌شود. البته باید میان «کالای قاچاق» و «اموال ذاتاً نامشروع» تفکیک نمود. اشیایی مانند مواد مخدر، مشروبات الکلی غیرمجاز، اسکناس جعلی، ابزار قمار یا اشیایی که قانون نگهداری آنها را مطلقاً ممنوع کرده است، ممکن است به دلیل فقدان حمایت قانونی، موضوع برخی جرایم علیه اموال قرار نگیرند. اما کالایی که صرفاً بدون انجام تشریفات قانونی وارد یا خارج شده است، مانند پوشاک، لوازم الکترونیکی یا قطعات خودرو، ذاتاً مال مشروع است و تنها نحوه ورود یا خروج آن غیرقانونی بوده است. قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز نیز قاچاق را رفتاری مجرمانه می‌داند و نه وصفی که موجب زوال ماهیت اقتصادی کالا شود. حتی در همین قانون، ضبط، فروش، استرداد، ارزیابی و قیمت‌گذاری کالاهای قاچاق پیش‌بینی شده است. این امر نشان می‌دهد که خود قانونگذار برای این کالاها ارزش اقتصادی قائل است؛ زیرا اگر فاقد مالیت بودند، تعیین قیمت، مزایده، فروش یا احتساب ارزش آنها موضوعیت نداشت. از منظر ارکان جرم خیانت در امانت، عنصر قانونی صرفاً سپرده شدن مال را لازم دانسته است. بنابراین اگر شخصی کالای قاچاق را برای نگهداری به دیگری بسپارد و امین آن را تصاحب یا تلف کند، رفتار وی از حیث ارکان مادی و ذهنی با جرم خیانت در امانت انطباق خواهد داشت، مگر آنکه قانون خاص، حمایت کیفری را نسبت به آن دسته از اموال نفی کرده باشد. در رویه قضایی نیز غالباً میان کالای قاچاق و اشیای فاقد مالیت قانونی تفاوت قائل شده‌اند. دادگاه‌ها در موارد متعدد تصریح کرده‌اند که قاچاق بودن کالا مانع تحقق جرایم علیه اموال نیست؛ زیرا مرتکب علاوه بر نقض مقررات قاچاق، حقوق مالی اشخاص را نیز مورد تعرض قرار داده است. در مقابل، درباره اموالی که قانونگذار اساساً آنها را غیرقابل تملک مشروع دانسته، اختلاف نظر بیشتری مشاهده می‌شود. در نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز این دیدگاه قابل

فراوان، پرسش‌های حقوقی مهمی را نیز مطرح کرده است. یکی از نخستین چالش‌ها، مالکیت داده‌های ورزشی است. اطلاعات مربوط به عملکرد بازیکنان، داده‌های فیزیولوژیک، نتایج آزمایش‌ها و تحلیل‌های فنی، ارزش اقتصادی بالایی دارند. این پرسش مطرح می‌شود که مالک این داده‌ها چه کسی است؛ بازیکن، باشگاه یا شرکت ارائه‌دهنده فناوری؟

موضوع دیگر، حمایت از حریم خصوصی ورزشکاران است. استفاده از حسگرهای هوشمند، دوربین‌های پیشرفته و ابزارهای تحلیل داده، نباید به نقض حقوق بنیادین بازیکنان منجر شود. رضایت آگاهانه، محدود بودن هدف پردازش داده‌ها و رعایت محرمانگی، از اصولی است که باید در هر نظام حقوقی مورد توجه قرار گیرد. هوش مصنوعی همچنین بر فرآیند تصمیم‌گیری مدیریتی نیز اثر گذاشته است. اگر باشگاهی صرفاً بر اساس تحلیل یک الگوریتم از جذب یا کنار گذاشتن بازیکنی تصمیم بگیرد، پرسش‌هایی درباره مسئولیت حقوقی، تبعیض احتمالی و قابلیت نظارت بر تصمیمات الگوریتمی

هوش مصنوعی در فوتبال



شهرزاد یمینی‌راد
وکیل پایه یک دادگستری و رییس کمیسیون بازرسی و نظارت فدراسیون بین المللی حقوق ورزشی

فرصت‌های نوین و چالش‌های حقوقی ورود هوش مصنوعی به فوتبال، تنها یک تحول فناورانه نیست؛ بلکه آغازگر دوره‌ای جدید در حقوق ورزش است. امروزه باشگاه‌های حرفه‌ای از سامانه‌های هوشمند برای استعدادیابی، تحلیل عملکرد بازیکنان، پیش‌بینی آسیب‌دیدگی، طراحی تمرینات و حتی تصمیم‌گیری در نقل‌وانتقالات استفاده می‌کنند. این تحول، در کنار مزایای

مطرح می‌شود. از منظر قراردادهای، استفاده از سامانه‌های هوشمند می‌تواند بر ارزش‌گذاری بازیکنان، تعیین دستمزد و ارزیابی عملکرد اثر بگذارد.

این موضوع ایجاب می‌کند که قراردادهای حرفه‌ای، مقررات روشنی درباره استفاده از داده‌ها و فناوری‌های نوین داشته باشند. در حقوق ورزش، اصل بر آن است که فناوری باید در خدمت عدالت، شفافیت و توسعه فوتبال باشد، نه جایگزین مسئولیت انسانی. بنابراین، هرچند هوش مصنوعی ابزار ارزشمندی برای ارتقای کیفیت فوتبال است، اما تصمیم نهایی در موضوعات حقوقی و مدیریتی همچنان باید تحت نظارت انسان اتخاذ شود. نکته کاربردی برای وکلا با گسترش استفاده از فناوری در فوتبال، وکلای ورزشی باید علاوه بر مقررات سنتی، با مباحث حقوق داده، مالکیت فکری، قراردادهای فناوری و مسئولیت ناشی از تصمیمات الگوریتمی نیز آشنا باشند. آینده دعاوی ورزشی، بیش از گذشته با فناوری گره خواهد خورد.